

قرآن

قرآن کتاب آسمانی ما و معجزه جاوید پیامبر ماست. این کتاب در طول بیست و سه سال تدریجا بر رسول خدا نازل گشت. قرآن کریم که هم کتاب پیغمبر اکرم است و هم مظهر اعجاز او، نقشی صدها بار بزرگتر داشت از نقش عصای موسی و دم عیسی. پیغمبر اکرم آیات قرآن را بر مردم می خواند و جاذبه این آیات، افراد را به سوی اسلام می کشید. تاریخچه های مربوط به این موضوع در تاریخ اسلام از حد احصاء خارج است. قرآن مجموعه ۱۱۴ سوره است و مجموع این سوره ها بر حدود ۶۲۰۵ آیه مشتمل است و همه این آیات مجموعا در حدود ۷۸۰۰۰ کلمه است.

مسلمین از صدر اسلام تا عصر حاضر اهتمام بی نظیری در امر قرآن نشان داده اند که نشانه شیفتگی آنها نسبت به قرآن است. قرآن در زمان رسول اکرم به وسیله گروهی که خود ایشان معین کرده بودند - که به نام «کاتبان وحی» معروف شدند - نوشته می شد. بعلاوه غالب مسلمین اعم از مرد و زن، کوچک و بزرگ، عشق عجیبی به حفظ همه و یا اکثر آیات قرآن داشتند، قرآن را در نمازها می خواندند و در غیر نمازها تلاوت آن را ثواب می دانستند و بعلاوه از تلاوت آن لذت می بردند و مایه آرامش روح آنها بود.

اهتمام عظیم مسلمین نسبت به قرآن

مسلمین در هر عصری متناسب با امکانات فکری و عملی خود تحت تاثیر شوق و عشقی که به کتاب آسمانی خود داشتند درباره قرآن کار کرده‌اند، از قبیل یاد گرفتن و به خاطر سپردن، قرائت نزد استادان قرائت و تجوید، تفسیر معانی، توضیح و شرح لغات قرآن در کتب لغت مخصوص این کار، بر شمردن آیات و کلمات و حتی حروفی که در مجموع قرآن به کار رفته است، تدقیق در معانی آن و استفاده از آن در مسائل حقوقی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفی، عرفانی، علمی و زینت دادن گفته‌ها و نوشته‌های خود به آیات قرآن، کتیبه‌های بسیار عالی یا گچ‌بریها و کاشی کاریها، نوشتن آن با خطوط بسیار زیبا، تذهیب آن، آموختن آن به فرزندان خود قبل از هر آموزش دیگر، تدوین نحو و صرف زبان عربی به خاطر قرآن، ابداع و ابتکار علم معانی و بیان و بدیع، جمع آوری لغات زبان عربی و امثال اینها.

عشق و علاقه مسلمین به قرآن منشا و مبدا یک سلسله علوم ادبی و عقلی شد که اگر قرآن نمی‌بود این علوم به وجود نمی‌آمد.

اعجاز قرآن

قرآن معجزه جاوید خاتم الانبیاء است. از بدو نزول قرآن در مکه که با سوره‌های کوچک آغاز شد رسول اکرم رسماً بر آن «تحدی» کرد، یعنی مدعی شد که قرآن کار من نیست، کار خداست و از من و هیچ بشر دیگر ساخته نیست که مانند آن را بیاورد و اگر باور

ندارید آزمایش کنید و از هر کسی می‌خواهید کمک بگیرید، ولی بدانید که اگر جن و انس پشت به پشت دهند که مانند آن را بیاورند، قادر نخواهند بود.

مخالفان پیغمبر اکرم نه در آن زمان و نه در زمانهای بعد - که اکنون چهارده قرن از آن

می‌گذرد - نتوانسته‌اند به این مبارزه طلبی پاسخ بدهند. آخرین سخن مخالفان آن عصر این بود که «جادو» است.

خود این اتهام، اعتراف ضمنی به خارق العاده بودن قرآن و نوعی اظهار عجز در برابر قرآن بود.

مخالفان سرسخت پیامبر از هیچ معارضه‌ای با پیغمبر برای تضعیف و مغلوب کردنش

مضایقه نکردند و تنها کاری که به آن دست نزدند - زیرا صد در صد ناامید بودند - همان

بود که پیغمبر مکرر پیشنهاد می‌کرد و خود قرآن هم تصریح کرده است، یعنی آوردن لا

اقل یک سوره (و لو سوره‌ای یک سطری مانند قل هو الله و سوره انا اعطیناک الکوثر) مانند

قرآن.

جنبه‌های اعجاز قرآن

قرآن از جنبه‌های مختلف معجزه است، یعنی فوق بشری است. در اینجا به اجمال اشاره می‌کنیم. از نظر کلی اعجاز قرآن از دو جهت است: لفظی و معنوی.

اعجاز لفظی قرآن مربوط می‌شود به مقوله زیبایی، و اعجاز معنوی آن به مقوله علمی. پس اعجاز قرآن یکی از جنبه زیبایی و هنری است و دیگر از جنبه فکری و علمی. هر یک از این دو جنبه - خصوصاً جنبه علمی - به نوبه خود دارای چند جهت است (۱).

الفاظ قرآن

سبک قرآن نه شعر است و نه نثر. اما شعر نیست برای اینکه وزن و قافیه ندارد. بعلاوه، شعر معمولاً با نوعی تخیل که تخیل شاعرانه نامیده می‌شود همراه است. قوام شعر به مبالغه و اغراق است که نوعی کذب است. در قرآن تخیلات شعری و تشبیه‌های خیالی وجود ندارد. در عین حال نثر معمولی هم نیست، زیرا از نوعی انسجام و آهنگ و موسیقی برخوردار است که در هیچ سخن نثری تاکنون دیده نشده است. مسلمین همواره قرآن را با آهنگهای مخصوص تلاوت کرده و می‌کنند که مخصوص قرآن است.

در دستورهای دینی رسیده است که قرآن را با آهنگ خوش بخوانید. ائمه اطهار ۱. اخیراً بعضی از دانشمندان مصری و ایرانی، مدعی نوعی اعجاز در قرآن از جنبه «فنی»، یعنی نظام مخصوص در هندسه حروف و کلمات، و منحنی مخصوص در بالا رفتن

تدریجی سطح آیات نازل شده اند. [ارجوع شود به کتاب سیر تحول قرآن و مقاله «قرآن و کامپیوتر» در نشریه فلق، شماره اول، نشریه دانشجویان دانشکده ادبیات.

گاهی قرآن را در خانه های خود با آهنگی چنان دلربا می خوانند که مردم کوچه را متوقف می کرد. هیچ سخن نثری مانند قرآن آهنگ پذیر نیست، آنهم آهنگهای مخصوصی که متناسب با عوالم روحانی است نه آهنگی مناسب مجالس لهو. پس از اختراع رادیو هیچ سخن روحانی نتوانست با قرآن از نظر زیبایی و تحمل آهنگهای روحانی برابری کند. علاوه بر کشورهای اسلامی، کشورهای غیر اسلامی نیز از نظر زیبایی و آهنگ، قرآن را در برنامه های رادیویی خویش گنجایندند. عجیب این است که زیبایی قرآن زمان و مکان را در نور دیده و پشت سر گذاشته است. بسیاری از سخنان زیبا مخصوص یک عصر است و با ذائقه عصر دیگر جور در نمی آید و یا حد اقل مخصوص ذوق و ذائقه یک ملت است که از فرهنگی مخصوص برخوردار می باشند، ولی زیبایی قرآن نه زمان می شناسد و نه نژاد و نه فرهنگ مخصوص.

همه مردمی که با زبان قرآن آشنا شدند آن را با ذائقه خود مناسب یافتند. هر چه زمان می گذرد و به هر اندازه ملتهای مختلف با قرآن آشنا می شوند، بیش از پیش مجذوب زیبایی قرآن می شوند.

یهودیان و مسیحیان متعصب و پیروان برخی از مذاهب دیگر در طول چهارده قرن اسلامی انواع معارضه ها برای تضعیف مقام قرآن کرده اند، گاهی نسبت تحریف داده اند و گاهی

در برخی قصه‌های قرآن خواسته‌اند تشکیک کنند و گاهی به شکلی دیگر علیه قرآن فعالیت کرده‌اند، ولی هیچ گاه به خود ندیده‌اند که از سخنوران ورزیده خود کمک بگیرند و به فریاد مبارزه طلبی قرآن پاسخ گویند و لا اقل یک سوره کوچک مانند قرآن بیاورند و به جهانیان عرضه دارند.

همچنین در تاریخ اسلام افراد زیادی پدید آمده‌اند که به اصطلاح «زناده» یا «ملاحده» خوانده شده‌اند و برخی از آنها برجستگی فوق العاده داشته‌اند. این گروه به اشکال و اقسام مختلف علیه «دین» به طور کلی و قرآن خصوصاً سخنانی گفته‌اند و برخی از آنها خداوند سخن در زبان عربی شمرده می‌شوند و احیانا به منازعه با قرآن برخاسته‌اند، ولی تنها کاری که کرده‌اند آن بوده که کوچکی خود و عظمت قرآن را روشن تر کرده‌اند. تاریخ از «ابن راوندی»، «ابوالعلاء معری»، یا «ابوالطیب متنبی» شاعر نامدار عرب، داستانها در این زمینه آورده است. اینها کسانی بوده‌اند که خواسته‌اند قرآن را «کاری بشری» جلوه دهند.

افراد زیادی به ادعای پیغمبری برخاستند و سخنانی آوردند به خیال خود شبیه قرآن، و ادعا کردند که این سخنان نیز مانند قرآن از جانب خداست. «طلیحه»، «مسيلمه» و «سجاح» از این گروه هستند. این گروه نیز به نوعی دیگر کوچکی خود و عظمت قرآن را روشن نمودند.

عجیب این است که کلام خود پیغمبر که قرآن بر زبان او جاری شده است، با قرآن متفاوت است. از رسول اکرم سخنان زیادی به صورت خطبه، دعا، کلمات قصار و حدیث

باقی مانده است و در اوج فصاحت است، اما به هیچ وجه رنگ و بوی قرآن ندارد. این خود می‌رساند که قرآن و سخنان فکری پیغمبر از دو منبع جداگانه است.

علی (علیه السلام) از حدود ده سالگی با قرآن آشناست، یعنی سن علی در این حدود بود که اولین آیات قرآن بر پیغمبر اکرم نازل شد و علی مانند تشنه‌ای که به آب زلال برسد آنها را فرا می‌گرفت و تا آخر عمر پیغمبر در راس کاتبان وحی قرار داشت.

علی حافظ قرآن بود و همیشه قرآن را تلاوت می‌کرد، شبها که به عبادت می‌ایستاد با آیات قرآن خوش بود. با این وضع اگر سبک قرآن قابل تقلید می‌بود، علی با آن استعداد بی‌نظیر در سخنوری و فصاحت و بلاغت که بعد از قرآن نظیری برای سخنش نمی‌توان یافت، می‌بایست تحت تاثیر سبک قرآن از سبک قرآن پیروی کند و خود به خود خطابه‌هایش به شکل آیات قرآن باشد، اما می‌بینیم سبک قرآن با سبک علی کاملا متفاوت است.

آنگاه که علی در ضمن خطابه‌های غرا و فصیح و بلیغش آیه‌ای از قرآن می‌آورد کاملا متمایز است و ستاره‌ای را ماند که در مقابل ستارگان دیگر درخشش فوق العاده دارد.

قرآن موضوعاتی را که معمولا زمینه هنر نمایی بشر در سخن سرایی است و افراد بشر اگر بخواهند هنر سخنوری خویش را بنمایانند آن زمینه‌ها را انتخاب می‌کنند و سخن خویش را با پیش کشیدن آنها زیبا می‌سازند، از فخر، مدح، هجو، مرثیه، غزل و توصیف زیباییهای طبیعت، مطرح نکرده و درباره آنها داد سخن نداده است، موضوعاتی که قرآن طرح کرده

همه معنوی است، توحید است، معاد است، نبوت است، اخلاق است، احکام است، مواعظ است، قصص است، و در عین حال در حد اعلاى زیبایی است.

هندسه کلمات در قرآن بی نظیر است، نه کسی توانسته یک کلمه قرآن را پس و پیش کند

بدون آنکه به زیباییهای آن لطمه وارد سازد و نه کسی توانسته است

مانند آن بسازد. قرآن از این جهت مانند یک ساختمان زیباست که نه کسی بتواند با جابجا

کردن و تغییر دادن، آن را زیباتر کند و نه بتواند بهتر از آن و یا مانند آن را بسازد.

سبک و اسلوب قرآن نه سابقه دارد و نه لاحق، یعنی نه قبلا کسی با این سبک سخن گفته

است و نه بعدا کسی - با همه دعوتها و مبارزه طلبیهای قرآن - توانسته است با آن رقابت

کند و یا از آن تقلید نماید.

تحدی قرآن و مبارزه طلبی او هنوز هم همچنان مانند کوه پا برجاست و برای همیشه باقی

خواهد بود. امروز هم همه مسلمانان با ایمان مردم جهان را دعوت می کنند که در این

مسابقه شرکت کنند و اگر مثل و ماندی برای قرآن پیدا شد آنها از دعوی و ایمان خود

صرف نظر می کنند و اطمینان دارند که چنین چیزی میسر نیست.

معانی قرآن

اعجاز قرآن از نظر معانی نیازمند به بحث وسیع تری است و لااقل نیازمند به یک کتاب

است، ولی می توان به طور مختصر زمینه ای به دست داد. مقدمتا باید بدانیم قرآن چه نوع

کتابی است؟ آیا کتاب فلسفی است؟ آیا کتاب علمی است؟ آیا کتاب ادبی است؟ آیا کتاب

تاریخی است؟ و یا صرفاً یک اثر هنری است؟ پاسخ این است که قرآن هیچکدام از اینها نیست. همچنانکه پیامبر اکرم، بلکه عموم پیغمبران، تیپ جدایی هستند، نه فیلسوف‌اند، نه عالم، نه ادیب، نه مورخ و نه هنرمند و یا صنعتگر و در عین حال مزایای همه آنها را - با چیزهایی اضافه - دارند، قرآن نیز که کتاب آسمانی است، نه فلسفه است و نه علم و نه تاریخ و نه ادبیات و اثر هنری، در عین حال مزایای همه آنها را دارد بعلاوه یک سلسله مزایای دیگر.

قرآن کتاب راهنمایی بشر است و در واقع کتاب «انسان» است اما انسان آن‌سان که خدای انسان او را آفریده و پیامبران آمده‌اند او را به خودش بشناسانند و راه سعادتش را به او بازگو کنند، و چون کتاب انسان است پس کتاب «خدا» هم هست، زیرا انسان همان موجودی است که خلقتش از ما قبل این جهان آغاز می‌شود و به ما بعد این جهان منتهی می‌گردد، یعنی انسان از نظر قرآن نفخه روح الهی است و خواه ناخواه به سوی خدای خودش بازگشت می‌کند. این است که شناسایی خدا و شناسایی انسان از یکدیگر جدا نیست. انسان تا خود را نشناسد خدای خود را به درستی نمی‌تواند بشناسد. از طرف دیگر، تنها توأم با شناختن خداست که انسان به واقعیت حقیقی خود پی می‌برد.

انسان در مکتب پیامبران - که قرآن کامل‌ترین بیان آن است - با انسانی که بشر از راه علوم می‌شناسد بسی متفاوت است، یعنی این انسان بسی گسترده‌تر است.

انسانی که بشر از راه علوم می شناسد، در میان دو پرانتز (تولد - مرگ) قرار دارد و قبل و بعد این پرانتزها را تاریکی گرفته است و از نظر علوم بشری مجهول است، ولی انسان قرآن این پرانتزها را ندارد، از جهان دیگر آمده است و در مدرسه دنیا باید خود را تکمیل کند و آینده اش در جهان دیگر بستگی دارد به نوع فعالیت و تلاش و یا تنبلی و سستی ای که در مدرسه این جهان انجام می دهد. تازه انسان میان تولد و مرگ - آنچه که بشر می شناسد - بسی سطحی تر است از آنچه پیامبران می شناسانند.

انسان قرآن باید بداند: از کجا آمده است؟ به کجا می رود؟ در کجا هست؟ چگونه باید باشد؟ چه باید بکند؟ انسان قرآن آنگاه که به این پنج سؤال عملاً درست پاسخ گفت سعادت واقعی اش در این جهان که هست و در جهانی که باید برود تامین می گردد.

این انسان برای اینکه بداند از کجا آمده و از چه منبعی آغاز شده است باید خدای خود را بشناسد، و برای اینکه خدای خود را بشناسد باید در جهان و انسان به عنوان آیات آفاقی و انفسی مطالعه کند و در عمق وجود و هستی تعمق نماید.

و برای اینکه بداند به کجا می رود، باید درباره آنچه قرآن آن را «بازگشت به خدا» می نامد، یعنی معاد و حشر اموات، هراسهای قیامت و نعمتهای جاویدان و عذابهایی سخت و احیاناً جاویدان آن و بالاخره مراحل و منازلی که در پیش دارد تامل کند و از آنها آگاهی یابد و بدانها اعتقاد پیدا کند و ایمان آورد و خدا را همچنانکه اول و نقطه آغاز موجودات می شناسد، آخر و نقطه بازگشت موجودات نیز بشناسد.

و برای اینکه بداند در کجا هست، باید نظامات و سنن جهان را بشناسد و مقام و موقع انسان را در میان سایر موجودات درک کند و خود را در میان موجودات بازیابد. و برای اینکه بداند چگونه باید باشد، باید خلقها و خوبیهای انسانی را بشناسد و خودش را بر اساس آن خلقها و خوبیها بسازد. و برای آنکه بداند چه باید بکند، باید یک سلسله مقررات و احکام فردی و اجتماعی را گردن نهد. انسان قرآن علاوه بر همه اینها باید به یک سلسله موجودات نامحسوس و غیر مرئی، و به تعبیر خود قرآن «غیب»، به عنوان مظاهر و مجاری اراده الهی در نظام هستی ایمان بیاورد، و هم باید بداند که خداوند متعال در هیچ زمانی بشر را که به هدایت آسمانی نیاز داشته است، مهمل نگذاشته و یک عدخ افراد نخبه که پیامبران خدا و راهنمایان بشر بوده‌اند، از طرف خداوند مبعوث شده و پیام الهی را رسانده‌اند.

انسان قرآن به طبیعت به عنوان «آیت» و به تاریخ به عنوان یک «آزمایشگاه» واقعی که درستی تعلیمات پیامبران را می‌رساند، نظر می‌افکند.

آری، انسان قرآن چنین است و مسائلی که در قرآن برای انسان طرح شده اینها بعلاوه برخی مسائل دیگر است.

موضوعات قرآنی

موضوعاتی که در قرآن طرح شده زیاد است و نمی‌توان به طور جزئی بر شمرد، ولی در یک نگاه اجمالی این مسائل به چشم می‌خورد: ۱. خدا، ذات، صفات و یگانگی او و آنچه

باید خدا را از آنها منزّه بدانیم و آنچه باید خدا را به آنها متصف بدانیم (صفات سلبيه و ثبوتيه).

۲. معاد، رستاخیز و حشر اموات، مراحل بین مرگ تا قیامت (برزخ).

۳. ملائکه، وسائط فیض و نیروهای آگاه به خود و به آفریننده خود و مجری اوامر الهی.

۴. پیامبران، یا انسانهایی که وحی الهی را در ضمیر خود دریافت کرده و به انسانهای دیگر ابلاغ کرده‌اند.

۵. ترغیب و تحریض برای ایمان به خدا، به معاد، به ملائکه و پیامبران و کتب آسمانی.

۶. خلقت آسمانها، زمین، کوهها، دریاها، گیاهان، حیوانات، ابر، باد، باران، تگرگ، شهابها و غیره.

۷. دعوت به پرستش خدای یگانه و اخلاص ورزیدن در پرستش، کسی و چیزی را در عبادت شریک خدا قرار ندادن، منع شدید از پرستش غیر خدا، اعم از انسان یا فرشته یا خورشید یا ستاره یا بت.

۸. یادآوری نعمتهای خدا در این جهان.

۹. نعمتهای جاویدان آن جهان برای صالحان و نیکوکاران، عذابهای سخت و احیاناً جاویدان آن جهان برای بدکاران.

۱۰. احتجاجات و استدالات در مورد خدا، قیامت، پیامبران و غیره، و پاره‌ای خبرهای غیبی ضمن این احتجاجات.

۱۱. تاریخ و قصص به عنوان آزمایشگاهی انسانی و لابراتواری که صدق دعوت پیامبران را روشن می کند، و عواقب نیک مردمی که بر سنن انبیاء رفته اند و عاقبت بد تکذیب کنندگان آنها.

۱۲. تقوا، پارسایی و تزکیه نفس.

۱۳. توجه به نفس اماره و خطر وساوس و تسویلات نفسانی و شیطانی.

۱۴. اخلاق خوب فردی از قبیل شجاعت، استقامت، صبر، عدالت، احسان، محبت، ذکر خدا، محبت خدا، شکر خدا، ترس از خدا، توکل به خدا، رضا به رضای خدا و تسلیم در مقابل فرمان خدا، تعقل و تفکر، علم و آگاهی، نورانیت قلب به واسطه تقوا، صدق، امانت.

۱۵. اخلاق اجتماعی از قبیل اتحاد، توأسی (توصیه متقابل) بر حق، توأسی بر صبر، تعاون بربر و تقوا، ترک بغضاء، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد به مال و نفس در راه خدا.

۱۶. احکام از قبیل نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، نذر، یمین، بیع، رهن، اجاره، هبه، نکاح، حقوق زوجین، حقوق والدین و فرزندان، طلاق، لعان، ظهار، وصیت، ارث، قصاص، حدود، دین، قضا، شهادت، حلف (قسم)، ثروت، مالکیت، حکومت، شورا، حق فقرا، حق اجتماع و غیره.

۱۷. حوادث و وقایع دوران بیست و سه ساله بعثت رسول اکرم.

۱۸. خصائص و احوال رسول اکرم، صفات حمیده آن حضرت، عتابها نسبت به آن حضرت.

۱۹. توصیف کلی از سه گروه در همه اعصار: مؤمنین، کافرین، منافقین.

۲۰. اوصاف مؤمنین و کافران و منافقان دوره بعثت.

۲۱. مخلوقات نامرئی دیگر غیر از فرشتگان، جن و شیطان.

۲۲. تسبیح و تحمید موجودات جهان و نوع آگاهی در درون همه موجودات نسبت به خالق

و آفریننده شان.

۲۳. توصیف خود قرآن (در حدود پنجاه وصف).

۲۴. جهان و سنن جهان، ناپایداری زندگانی دنیا و عدم صلاحیت آن برای اینکه ایده آل و

کمال مطلوب انسان قرار بگیرد، و اینکه خدا و آخرت و بالاخره جهان جاویدان شایسته

این است که مطلوب نهایی انسان قرار گیرد.

۲۵. معجزات و خوارق عادات انبیاء.

۲۶. تایید کتب آسمانی پیشین خصوصاً تورات و انجیل و تصحیح اغلاط و تحریفهای این

دو کتاب.

گسترده گی معانی

اینها که گفته شد اجمالی بود از آنچه در قرآن آمده است و البته حتی نمی توان ادعا کرد

که از لحاظ اجمالی نیز کافی است.

اگر تنها همین موضوعات متنوع را درباره انسان و خدا و جهان، و وظایف انسان در نظر

بگیریم و آن را با هر کتاب بشری درباره انسان بسنجیم، می بینیم هیچ کتابی طرف قیاس با

قرآن نیست، خصوصاً با توجه به اینکه قرآن به وسیله فردی نازل شده که «امی» و درس ناخوانده بوده و با افکار هیچ دانشمندی آشنا نبوده است، و بالاخص اگر در نظر بگیریم که محیط ظهور چنین فردی از بدوی ترین و جاهلی ترین محیطهای بشری بوده است و مردم آن محیط عموماً با تمدن و فرهنگ بیگانه بوده اند.

قرآن مطالب و معانی گسترده‌ای آورد و به طوری طرح کرد که بعدها منبع الهام شد، هم برای فلاسفه و هم برای علمای حقوق و فقه و اخلاق و تاریخ و غیرهم. محال و ممتنع است که یک فرد بشر هر اندازه نابغه باشد بتواند از پیش خود اینهمه معانی در سطحی که افکار اندیشمندان بزرگ جهان را جلب کند، بیاورد. این در صورتی است که آنچه را قرآن آورده است همسطح با آورده‌های علمای بشر فرض کنیم، ولی عمده این است که قرآن در اغلب این مسائل افقهای جدیدی گشوده است.

خدا در قرآن

در اینجا فقط به یک موضوع از موضوعات بالا اشاره می‌کنیم و آن موضوع خدا و رابطه او با جهان و با انسان است.

ما اگر تنها کیفیت طرح همین یک مسأله را در نظر بگیریم و آن را با اندیشه‌های بشری مقایسه کنیم، فوق العادگی و معجزه بودن قرآن روشن می‌شود.

قرآن، خدا را توصیف کرده است و در توصیف خود از طرفی او را تنزیه کرده است، یعنی صفاتی را که شایسته او نیست از او سلب کرده و او را منزّه از آن صفات دانسته، و از

طرف دیگر صفات کمال و اسماء حسنی را برای ذات حق اثبات کرده است. در حدود پانزده آیه در تنزیه خداوند آمده است و در حدود بیش از پنجاه آیه در توصیف خداوند به صفات علیا و اسماء حسنی آمده است.

قرآن در این توصیفات خود آنچنان دقیق است که ژرف اندیش ترین علمای الهی را به حیرت انداخته است، و این خود روشن ترین معجزه از یک فرد «امی» درس نخوانده است. قرآن در ارائه راههای خداشناسی از همه راههای موجود استفاده کرده است: راه مطالعه آیات آفاقی و انفسی، راه تزکیه و تصفیه نفس، راه تعمق و تفکر در هستی و وجود به طور کلی. زبده ترین فیلسوفان اسلامی محکم ترین برهانهای خویش را به اقرار و اعتراف خود از قرآن مجید الهام گرفته اند.

قرآن رابطه خدا را با جهان و مخلوقات، بر توحید صرف قرار داده است، یعنی خداوند در فاعلیت و نفوذ مشیت و اراده اش رقیب و معارض ندارد، همه فاعلیتها و همه اراده ها و اختیارها به حکم خدا و قضا و قدر خداست.

پیوند انسان با خدا

قرآن در پیوند انسان با خدا زیباترین بیانها را آورده است. خدای قرآن بر خلاف خدای فلاسفه یک موجود خشک و بی روح و بیگانه با بشر نیست. خدای قرآن از رگ گردن انسان به انسان نزدیکتر است، با انسان در داد و ستد است، با او خشنودی متقابل دارد، او را به خود جذب می کند و مایه آرامش دل اوست: «الا بذکر الله تطمئن القلوب» (۱). بشر با او

انس و الفت دارد، بلکه همه اشیاء او را می‌خواهند و او را می‌خوانند. تمام موجودات از عمق و ژرفای وجود خود با او سر و سر دارند، او را ثنا می‌گویند و تسبیح می‌کنند: «ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم» (۲).

خدای فلاسفه که او را صرفاً به نام محرک اول یا واجب الوجود می‌شناسند و بس، موجودی است بیگانه با بشر و فقط او را آفریده است و به این جهان آورده است، اما خدای قرآن یک «مطلوب» است، مایه دل‌بستگی بشر است، بشر را مشتعل و آماده فداکاری می‌کند، احیاناً خواب شب و آرامش روز او را می‌گیرد زیرا به صورت یک «ایده» فوق العاده مقدس در می‌آید.

فلاسفه اسلامی در اثر آشنایی با قرآن و وارد کردن مفاهیم قرآنی، الهیات را به اوج عالی خود رساندند.

آیا ممکن است یک فرد «امی» درس ناخوانده، معلم نادیده، مکتب نرفته، از پیش خود تا این حد در الهیات پیش برود که هزارها سال از افکار فلاسفه‌ای مانند افلاطون و ارسطو پیشتر باشد؟!

قرآن، تورات، انجیل

قرآن، تورات و انجیل را تصدیق کرد ولی گفت در این کتابها تحریف صورت گرفته و دست‌خیانتکار بشر در آن وارد شده است. قرآن اغلاط این دو کتاب را در الهیات، در

قصص پیامبران و در پاره‌ای مقررات تصحیح کرد. یک نمونه‌اش همان بود که قبلاً در مورد شجره ممنوعه و خطیئه آدم ذکر کردیم.

قرآن، خدا را از چیزهایی نظیر کشتی گرفتن، و پیامبران را از نسبت‌های ناروایی که در کتب پیشین آمده بود تنزیه کرد و این خود دلیل دیگری است بر حقانیت این کتاب.

تواریخ و قصص

قرآن، تواریخ و قصصی آورد که مردم آن عصر چیزی از آنها نمی‌دانستند و خود پیامبر نیز از آنها بی‌خبر بود ما کنت تعلمها انت و لا قومک (۱) و در همه مردم عرب یک نفر مدعی نشد که این داستانها را ما می‌دانسته‌ایم. قرآن در این داستانها از تورات و انجیل پیروی نکرد و بلکه آنها را اصلاح کرد. تحقیقات مورخین عصر جدید درباره قوم سبا، قوم ثمود و غیرهم نظر قرآن را تایید کردند.

قرآن و خبر از آینده

قرآن هنگامی که ایران، روم را در سال ۶۱۵ میلادی شکست داد و موجب خوشحالی قریش شد، با قاطعیت کامل گفت در کمتر از ده سال دیگر روم ایران را شکست خواهد داد. بر روی این قضیه میان بعضی مسلمین و بعضی از کفار شرط بندی شد و بعد همان طور شد که قرآن خبر داده بود. قرآن همچنین با قاطعیتی کامل خبر داد که آن کس که پیامبر را «ابتر» و بی‌دنباله (مقطوع النسل) می‌خواند خودش «ابتر» است، و آن شخص که در آن روز فرزندی داشت تدریجاً در طول دو سه نسل منقرض شدند.

همه اینها اعجاز این کتاب را می‌رساند. قرآن معجزات علمی و معنوی دیگر هم دارد که به علوم فلسفی و طبیعی و تاریخی مربوط است.

اعجاز و ماهیت آن

مقدمه: قرآن کریم هم اصل وجود اعجاز را بیان نموده و هم اینکه خود قرآن معجزه است؛ آن هم بزرگترین معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. در این مقاله به بعضی از جنبه‌های اعجاز قرآن اشاره شده است.

قرآن کریم در آیه مورد بحث، و آیاتی که نقل کردیم، ادعاه کرده است: بر اینکه آیت و معجزه است، و استدلال کرده باینکه اگر قبول ندارید، مانند یک سوره از آنرا بیاورید، و این دعوی قرآن بحسب حقیقت بدو دعوی منحل میشود، یکی اینکه بطور کلی معجزه و خارق عادت وجود دارد، و دوم اینکه قرآن یکی از مصادیق آن معجزات است، و معلوم است که اگر دعوی دوم ثابت شود، قهرا دعوی اولی هم ثابت شده، و بهمین جهت قرآن کریم هم در مقام اثبات دعوی اولی بر نیامد، و تنها اکتفاء کرد باثبات دعوی دوم، و اینکه خودش معجزه است و بر دعوی خود استدلال کرد به مسئله تحدی، و تعجیز، و وقتی بشر نتوانست نظیر آنرا بیاورد هر دو نتیجه را گرفت.

چیزی که هست این بحث و سؤال باقی می‌ماند، که معجزه چگونه صورت می‌گیرد، با اینکه اسمش با خودش است، که مشتمل بر عملی است که عادت جاری در طبیعت، یعنی استناد مسببات با سباب معهود و مشخص آنرا نمی‌پذیرد، چون فکر میکند، قانون علت و

معلول استثناء پذیر نیست، نه هیچ سببی از مسببش جدا میشود، و نه هیچ مسببی بدون سبب پدید می آید، و نه در قانون علیت امکان تخلف و اختلافی هست، پس چطور می شود که مثلا عصای موسی بدون علت که توالد و تناسل باشد، ازدها گردد؟ و مرده چندین سال قبل با دم مسیحائی مسیح زنده شود؟! www.kandoo.cn.com

قرآن کریم این شبهه را زایل کرده، و حقیقت امر را از هر دو جهت بیان می کند، یعنی هم بیان می کند: اصل اعجاز ثابت است، و قرآن خود یکی از معجزات است، و برای اثبات اصل اعجاز دلیلی است کافی، برای اینکه احدی نمی تواند نظیرش را بیاورد. و هم بیان می کند که حقیقت اعجاز چیست، و چطور می شود که در طبیعت امری رخ دهد، که عادت طبیعت را خرق کرده، و کلیت آنرا نقض کند؟.

در اینکه قرآن کریم برای اثبات معجزه بودنش بشر را تحدی کرده هیچ حرفی و مخالفی نیست، و این تحدی، هم در آیات مکی آمده، و هم آیات مدنی، که همه آنها دلالت دارد بر اینکه قرآن آیتی است معجزه، و خارق، حتی آیه قبلی هم که می فرمود: (و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله) الخ،^(۱) استدلالی است بر معجزه بودن قرآن، بوسیله تحدی، و آوردن سوره ای نظیر سوره بقره، و بدست شخصی بی سواد مانند رسول خدا (ص)، نه اینکه مستقیما و بلا واسطه استدلال بر نبوت رسول خدا (ص) باشد، بدلیل اینکه اگر استدلال بر نبوت آن جناب باشد، نه بر معجزه بودن قرآن، باید در اولش می فرمود: (و ان کنتم فی ریب من رساله عبدنا، اگر در رسالت بنده ما شک

دارید)، ولی اینطور نفرمود، بلکه فرمود: اگر در آنچه ما بر عبدمان نازل کرده ایم شک دارید، یک سوره مثل این سوره را بوسیله مردی درس نخوانده بیاورید، پس در نتیجه تمامی تحدی‌هاییکه در قرآن واقع شده، استدلالی را میمانند که بر معجزه بودن قرآن و نازل بودن آن از طرف خدا شده‌اند، و آیات مشتمله بر این تحدیها از نظر عموم و خصوص مختلفند، بعضی‌ها درباره یک سوره تحدی کرده‌اند، نظیر آیه سوره بقره، و بعضی بر ده سوره، و بعضی بر عموم قرآن و بعضی بر خصوص بلاغت آن، و بعضی بر همه جهات آن. یکی از آیاتی که بر عموم قرآن تحدی کرده، آیه: (قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن، لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا) (۴) است که ترجمه‌اش گذشت، و این آیه در مکه نازل شده، و عمومیت تحدی آن جای شک برای هیچ عاقلی نیست.

(اعجاز قرآن فقط از نظر اسلوب کلام یا جهتی دیگر از جهات، به تنهایی نیست)

پس اگر تحدیهای قرآن تنها در خصوص بلاغت و عظمت اسلوب آن بود، دیگر نباید از عرب تجاوز میکرد، و تنها باید عرب را تحدی کند، که اهل زبان قرآنند، آنهم نه کردهای عرب، که زبان شکسته‌ای دارند، بلکه عربهای خالص جاهلیت و آنها که هم جاهلیت و هم اسلام را درک کرده‌اند، آن هم قبل از آنکه زبانشان با زبان دیگر اختلاط پیدا کرده، و فاسد شده باشد، و حال آنکه می‌بینیم سخنی از عرب آن هم با این قید و

شرطها بمیان نیاورده، و در عوض روی سخن بجن و انس کرده است، پس معلوم میشود معجزه بودنش تنها از نظر اسلوب کلام نیست.

و همچنین غیر بلاغت و جزالت اسلوب، هیچ جهت دیگر قرآن به تنهایی مورد نظر نیست، و نمیخواهد بفهماند تنها در فلان صفت معجزه است مثلاً در اینکه مشتمل بر معارفی است حقیقی، و اخلاق فاضله، و قوانین صالحه، و اخبار غیبی، و معارف دیگری که هنوز بشر نقاب از چهره آن بر نداشته، معجزه است، چون هر یک از جهات را یک طائفه از جن و انس می فهمند، نه همه آنها پس اینکه بطور مطلق تحدی کرد، (یعنی فرمود: اگر شک دارید مثلش را بیاورید)، و فرمود کتابی فصیح مثل آن بیاورید، و یا کتابی مشتمل بر چنین معارف بیاورید، می فهماند که قرآن از هر جهتی که ممکن است مورد برتری قرار گیرد برتر است، نه یک جهت و دو جهت.

۱ - سوره بقره آیه ۲۳.

۲ - سوره الاسراء آیه ۸۸

(عمومیت اعجاز قرآن برای تمامی افراد انس و جن)

بنا بر این قرآن کریم هم معجزیست در بلاغت، برای بلیغ ترین بلغاء و هم آیتی است فصیح، برای فصیح ترین فصحاء و هم خارق العاده ایست برای حکماء در حکمتش، و هم سرشارترین گنجینه علمی است معجزه آسا، برای علماء و هم اجتماعی ترین قانونی است معجز آسا، برای قانون گذاران، و سیاستی است بدیع، و بی سابقه برای سیاستمداران و

حکومتی است معجزه، برای حکام، و خلاصه معجزه‌ایست برای همه عالمیان، در حقایقی که راهی برای کشف آن ندارند، مانند امور غیبی، و اختلاف در حکم، و علم و بیان. از اینجا روشن میشود که قرآن کریم دعوی اعجاز، از هر جهت برای خود می‌کند، آنهم اعجاز برای تمامی افراد جن و انس، چه عوام و چه خواص، چه عالم و چه جاهل، چه مرد و چه زن، چه فاضل متبحر و چه مفضول، چه و چه و چه، البته بشرطی که اینقدر شعور داشته باشد که حرف سرش شود.

برای اینکه هر انسانی این فطرت را دارد که فضیلت را تشخیص دهد، و کم و زیاد آنرا بفهمد پس هر انسانی میتواند در فضیلت‌هایی که در خودش و یا در غیر خودش سراغ دارد، فکر کند، و آنگاه آنرا در هر حدی که درک می‌کند، با فضیلتی که قرآن مشتمل بر آنست مقایسه کند، آنگاه بحق و انصاف داوری نماید، و فکر کند، و انصاف دهد، آیا نیروی بشری میتواند معارف الهی، و آن هم مستدل از خود بسازد؟ بطوریکه با معارف قرآن هم سنگ باشد؟ و واقعا و حقیقتا معادل و برابر قرآن باشد؟ و آیا یک انسان این معنا در قدرتش هست که اخلاقی برای سعادت بشر پیشنهاد کند، که همه‌اش بر اساس حقایق باشد؟ و در صفا و فضیلت درست آنطور باشد که قرآن پیشنهاد کرده؟ و آیا برای یک انسان این امکان هست، که احکام و قوانینی فقهی تشریح کند، که دامنه‌اش آنقدر وسیع باشد، که تمامی افعال بشر را شامل بشود؟ و در عین حال تناقضی هم در آن پدید نیاید؟ و

نیز در عین حال روح توحید و تقوی و طهارت مانند بند تسبیح در تمامی آن احکام و نتایج

آنها، و اصل و فرع آنها دویده باشد؟

و آیا عقل هیچ انسانیکه حد اقل شعور را داشته باشد، ممکن میدانند که چنین

آمارگیری دقیق از افعال و حرکات و سکانات انسانها، و سپس جعل قوانینی برای هر

حرکت و سکون آنان، بطوریکه از اول تا باخر قوانینش یک تناقض دیده نشود از کسی

سر بزند که مدرسه نرفته باشد، و در شهری که مردمش با سواد و تحصیل کرده باشند، نشو

و نما نکرده باشد، بلکه در محیطی ظهور کرده باشد، که بهره‌شان از انسانیت و فضائل و

کمالات بی شمار آن، این باشد که از راه‌گارتگری، و جنگ لقمه نانی بکف آورده، و

برای اینکه بسد جو‌عشان کافی باشد، دخترانرا زنده‌بگور کنند، و فرزندان خود را بکشند،

و به پدران خود فخر نموده، مادران را همسر خود سازند، و بفسق و فجور افتخار نموده،

علم را مذمت، و جهل را حمایت کنند، و در عین پلنگ دماغی و حمیت دروغین خود، تو

سری خور هر رهگذر باشند، روزی یمنی‌ها استعمارشان کنند، روز دیگر زیر یوغ حبشه در

آیند، روزی برده دسته جمعی روم شوند، روز دیگر فرمانبر بی قید و شرط فارس شوند؟ آیا

از چنین محیطی ممکن است چنین قانون‌گذاری برخیزد؟

و آیا هیچ عاقلی بخود جرئت میدهد که کتابی بیاورد، و ادعاء کند که این کتاب هدایت

تمامی عالمیان، از بی سواد و دانشمند و از زن و مرد و از معاصرین من و آیندگان، تا آخر

روزگار است، و آنگاه در آن اخباری غیبی از گذشته و آینده، و از امتهای گذشته و آینده،

نه یکی، و نه دو تا، آنهم در بابهای مختلف، و داستانهای گوناگون قرار داده باشد، که هیچیک از این معارف با دیگری مخالفت نداشته، و از راستی و درستی هم بی بهره نباشد، هر قسمتش قسمت های دیگر را تصدیق کند؟!

و آیا یک انسان که خود یکی از اجزاء عالم ماده و طبیعت است، و مانند تمامی موجودات عالم محکوم به تحول و تکامل است، میتواند در تمامی شئون عالم بشری دخل و تصرف نموده، قوانین، و علوم، و معارف، و احکام، و مواعظ، و امثال، و داستانهای در خصوص کوچکترین و بزرگترین شئون بشری دنیا عرضه کند، که با تحول و تکامل بشر متحول نشود، و از بشر عقب نماند؟ و حال و وضع خود آن قوانین هم از جهت کمال و نقص مختلف نشود، با اینکه آنچه عرضه کرده، بتدریج عرضه کرده باشد و در آن پاره ای معارف باشد که در آغاز عرضه شده، در آخر دو باره تکرار شده باشد، و در طول مدت، تکاملی نکرده تغییری نیافته باشد، و نیز در آن فروعی متفرع بر اصولی باشد؟ با اینکه همه میدانیم که هیچ انسانی از نظر کمال و نقص عملش بیک حال باقی نمی ماند، در جوانی یک جور فکر می کند، چهل ساله که شد جور دیگر، پیر که شد جوری دیگر.

پس انسان عاقل و کسی که بتواند این معانی را تعقل کند، شکی برایش باقی نمی ماند، که این مزایای کلی، و غیر آن، که قرآن مشتمل بر آنست، فوق طاقت بشری، و بیرون از حیطه وسائل طبیعی و مادی است، و بفرض هم که نتواند این معانی را درک کند، انسان بودن خود را که فراموش نکرده، و وجدان خود را که گم ننموده، وجدان فطری هر انسانی

باو میگوید: در هر مسئله‌ای که نیروی فکریت از درکش عاجز ماند، و آنطور که باید نتوانست صحت و سقم و درستی و نادرستی آنرا بفهمد، و ماخذ و دلیل هیچیک را نیافت، باید باهل خبره و متخصص در آن مسئله مراجعه بکنی.

در اینجا ممکن است خواننده عزیز پرسد که اینکه شما اصرار دارید عمومیت اعجاز قرآن را ثابت کنید، چه فائده‌ای بر این عمومیت مترتب میشود، و تحدی عموم مردم چه فائده‌ای دارد؟

باید خواص بفهمند که قرآن معجزه است، زیرا عوام در مقابل هر دعوتی سریع الانفعال و زودباورند، و هر معامله‌ای که با ایشان بکنند، می‌پذیرند، مگر همین مردم نبودند که در برابر دعوت امثال حسینعلی بهاء، و قادیانی، و مسیلمه کذاب، خاضع شده، و آنها را پذیرفتند؟! با اینکه آنچه آنها آورده بودند به هذیان بیشتر شباهت داشت، تا سخن آدمی؟

در پاسخ میگوئیم: اولاً تنها راه آوردن معجزه برای عموم بشر، و برای ابد این است که آن معجزه از سنخ علم و معرفت باشد، چون غیر از علم و معرفت هر چیز دیگریکه تصور شود، که سرو کارش با سایر قوای دراکه انسان باشد، ممکن نیست عمومیت داشته، دیدنیش را همه و برای همیشه بینند، شنیدنیش را همه بشر، و برای همیشه بشنوند عصای موسایش برای همه جهانیان، و برای ابد معجزه باشد، و نغمه داودیش نیز عمومی و ابدی باشد، چون عصای موسی، و نغمه داود، و هر معجزه دیگریکه غیر از علم و معرفت باشد، قهراً موجودی طبیعی، و حادثی حسی خواهد بود، که خواه نا خواه محکوم قوانین ماده، و

محدود به یک زمان، و یک مکان معینی میباشد، و ممکن نیست غیر این باشد، و بفرض محال یا نزدیک به محال، اگر آنرا برای تمامی افراد روی زمین دیدنی بدانیم، باری باید همه سکنه روی زمین برای دیدن آن در یک محل جمع شوند، و بفرضی هم که بگوئیم برای همه و در همه جا دیدنی باشد، باری برای اهل یک عصر دیدنی خواهد بود نه برای ابد.

بخلاف علم و معرفت، که میتواند برای همه، و برای ابد معجزه باشد، این اولاً، و ثانیاً وقتی از مقوله علم و معرفت شد، جواب اشکال شما روشن میشود، چون بحکم ضرورت فهم مردم مختلف است، و قوی و ضعیف دارد، همچنانکه کمالات نیز مختلف است، و راه فطری و غریزی انسان برای درک کمالات که روزمره در زندگی آنها طی می کند، این است که هر چه را خودش درک کرد، و فهمید، که فهمیده، و هر جا کمیت فهمش از درک چیزی عاجز ماند، بکسانی مراجعه می کند، که قدرت درک آنها دارند، و آنها درک کرده اند، و آنگاه حقیقت مطلب را از ایشان می پرسند، در مسئله اعجاز قرآن نیز فطرت غریزی بشر حکم باین می کند، که صاحبان فهم قوی، و صاحب نظران از بشر، در پی کشف آن برآیند، و معجزه بودن آنها درک کنند، و صاحبان فهم ضعیف بایشان مراجعه نموده، حقیقت حال را سؤال کنند، پس تحدی و تعجیز قرآن عمومی است، و معجزه بودنش برای فرد فرد بشر، و برای تمامی اعصار میباشد.

تحدی قرآن به علم

قرآن کریم بعلم و معرفت تحدی کرده، یعنی فرموده: اگر در آسمانی بودن آن شک دارید، همه دست بدست هم دهید، و کتابی درست کنید که از نظر علم و معرفت مانند قرآن باشد، یکجا فرموده: (و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء، ما کتاب را که بیان همه چیزها است بر تو نازل کردیم)^(۱) و جائی دیگر فرموده: (لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین، هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی بیانگر، ضبط است)^(۲)، و از این قبیل آیاتی دیگر.

آری هر کس در متن تعلیمات عالیہ اسلام سیر کند، و آنچه از کلیات که قرآن کریم بیان کرده و آنچه از جزئیات که همین قرآن در آیه: (و ما آتیکم الرسول فخذوه، و ما نهیکم عنه فانتھوا، رسول شما را بهر چه امر کرد انجام دهید، و از هر چه و آیه: (لتحکم بین الناس بما اریک الله تا در میان مردم بانچه خدا نشانت داده حکم کنی)^(۴) و آیاتی دیگر به پیامبر اسلام حواله داده، و آن جناب بیان کرده، مورد دقت قرار دهد، خواهد دید که اسلام از معارف الهی فلسفی، و اخلاق فاضله، و قوانین دینی و فرعی، از عبادتها، و معاملات، و سیاسات اجتماعی و هر چیز دیگری که انسانها در مرحله عمل بدان نیازمندند، نه تنها متعرض کلیات و مهمات مسائل است، بلکه جزئی ترین مسائل را نیز متعرض است، و عجیب این است که تمام معارفش بر اساس فطرت، و اصل توحید بنا شده، بطوریکه

تفصیل و جزئیات احکامش، بعد از تحلیل، به توحید بر می گردد، و اصل توحیدش بعد از تجزیه بهمان تفصیل بازگشت می کند.

قرآن کریم خودش بقاء همه معارفش را تضمین کرده، و آنرا نه تنها صالح برای تمامی نسلهای بشر دانسته، و در آیه: (و انه لکتاب عزیز، لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه، تنزیل من حکیم حمید، نه از گذشته و نه در آینده، باطل در این کتاب راه نمی یابد، چون کتابی است عزیز، و نازل شده از ناحیه خدای حکیم حمید)^(۵) و آیه: (انا نحن نزلنا الذکر، و انا له لحافظون، ما ذکر رانازل کردیم، و خود ما آنرا حفظ می کنیم)^(۶) فرموده: که این کتاب با مرور ایام و کرور لیالی کهنه نمیشود، کتابی است که تا آخرین روز روزگار، ناسخی، هیچ حکمی از احکام آنرا نسخ نمی کند و قانون تحول و تکامل آنرا کهنه نمی سازد.

معجزه‌ای غیر از قرآن

مقدمه: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر قرآن معجزات دیگری هم داشته است که در آیات قرآن به آنها اشاره شده است نظیر جریان معراج و خبر دادن از رازی که میان دو تن از همسرانش رد و بدل شده بود در این مقاله همچنین استدلال برخی از نویسندگان برای رد معجزه باطل شده است.

آیا پیامبر اسلام غیر از قرآن معجزه‌ای نداشته است؟ این مطلب گذشته از اینکه از نظر تاریخ و سنت و حدیث متواتر غیر قابل قبول است، خلاف نص قرآن کریم است. «شق القمر» در

خود قرآن آمده است. فرضاً کسی شق القمر را توجیه و تعبیر کند (که البته قابل تاویل نیست)، داستان معراج و سوره اسراء را چگونه می توان توجیه و تعبیر کرد؟ در کمال صراحت می فرماید: سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا.

منزه است آنکه شبی بنده خویش را از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی (بیت المقدس) برد تا برخی از آیات خود را به او بنمایانیم.

آیا این جریان یک خرق عادت، یک معجزه نیست؟! در سوره مبارکه تحریم، داستان در میان گذاشتن پیامبر رازی را با یکی از زنان خود، و باز در میان گذاشتن آن زن آن راز را

با زنی دیگر آمده است (۱)، که رسول اکرم به آن زن گفت چرا با دیگری گفتی؟ و قسمتهایی از آنچه میان آن دو زن گذشته بود بازگو کرد. آن زن (با تعجب) پرسید: تو از

کجا اینها را دانستی؟ رسول اکرم فرمود: خداوند مرا آگاه ساخت. آیا این خبر از غیب نیست؟ معجزه نیست؟ داستان آیات ۹۰ - ۹۳ سوره اسراء و بعضی آیات دیگر از این قبیل

که مورد استناد واقع شده چیز دیگر است. در آنجا مساله تقاضای معجزه به معنی «آیت» و «بینه» خواستن از طرف مردمی که واقعا تردید دارند و دنبال دلیل و برهان و بینه می گردند،

نیست. این آیات و آیه ۵۰ سوره عنکبوت (۲) منطق خاص مشرکان را در معجزه خواهی و منطق خاص قرآن را در فلسفه معجزه پیامبران روشن می کند.

در آیات ۹۰ - ۹۳ سوره اسراء سخن مشرکان اینچنین آغاز می شود: «لن نؤمن لك حتى تفجر لنا...» یعنی ما به سود تو به تو نمی گرویم و وارد گروه و دار و دسته تو نمی شویم، مگر آنکه تو «به سود ما» در مقابل، در این سرزمین خشک مکه چشمه ای از زمین جاری سازی (یعنی یک معامله)، یا باغی پر درخت که در آن نهرها جاری باشد، یا خانه ای پر از طلا داشته باشی - که ما هم از آنها استفاده کنیم - (یعنی باز هم یک معامله)، یا پاره ای از آسمان را - آنچنانکه خود می پنداری در قیامت چنین خواهد شد - بر ما بیفکنی (یعنی عذاب و مرگ و پایان کار نه معجزه)، یا خدا و فرشتگان را نزد ما احضار کنی، یا به آسمان بر شوی و برای ما و به نام و افتخار ما نامه خصوصی بیاوری (باز هم یک معامله اما نه پولی، بلکه عنوانی و تفاخری، بدون توجه به محال بودن موضوع).

مشرکان نگفتند: «لن نؤمن بك...» که به معنی این است که تا فلان معجزه را نکنی به تو ایمان نمی آوریم، گفتند: «لن نؤمن لك» که به معنی این است که به سود تو به گروه تو ملحق نمی شویم، یعنی یک تصدیق مصلحتی، یک خرید و فروش عقیده. فرق است

۱. و اذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا فلما نبات به و اظهره الله عليه عرف بعضه و اعرض عن بعض فلما نباها به قالت من انباك هذا قال نباني العليم الخبير (تحریم/۳). آنگاه که پیامبر رازی را با یکی از همسرانش در میان نهاد، همینکه آن زن آن راز را به زن دیگر گفت و خدا پیامبر را بر افشای راز آگاه کرد، قسمتی از آن را پیامبر بازگو کرد و از بازگو کردن قسمت دیگر خودداری نمود. آن زن گفت: چه کسی تو را آگاه ساخت؟ پیامبر

گفت: خدای دانای آگاه. ۲. درباره این آیه بعداً بحث خواهیم کرد. میان «آمن به» و «آمن له» علمای اصول فقه در مورد آیه ۶۱ سوره توبه که درباره رسول اکرم می فرماید: «یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین» همین نکته لطیف را استنباط کرده اند. بعلاوه آنچه را که در مقابل این تایید و تصدیق مصلحتی تقاضا کرده بودند با تعبیر «تفجر لنا من الارض ینوعا» ادا کرده اند، یعنی به سود ما چشمه ای جاری سازی.

معلوم است که این «مزد» خواهی است نه «بینه» خواهی و دلیل خواهی و معجزه خواهی. پیغمبر آمده مؤمن واقعی بسازد نه اینکه به بهای معجزه رای و عقیده بخرد. خود نویسنده محترم می نویسد که به پیغمبر می گفتند: «اگر تو پیغمبری، قیمت کالاها را از پیش به ما بگو تا در تجارتمان سود بریم». واضح است که این، معجزه خواهی یعنی بینه خواهی برای کشف حقیقت نیست، وسیله قرار دادن پیغمبر است برای پول در آوردن. بدیهی است که پاسخ پیغمبر این است که اگر خدا مرا به غیب (برای چنین منظورهایی) آگاه می کرد، آن را وسیله برای کارهای دنیایی خودم قرار می دادم، ولی معجزه و غیب وسیله این کارها نیست، من پیامبرم و نوید دهنده و بیم دهنده.

مشرکان می پنداشتند معجزه امری است در اختیار پیامبر، هر ساعتی که بخواهد و هر طور بخواهد و برای هر منظوری بخواهد، معجزه می کند. این بود که از او چشمه جاری کردن، خانه طلا داشتن، قیمتها را پیشاپیش خبر دادن، می خواستند. در صورتی که معجزه مثل خود وحی است، به آن طرف وابسته است نه به این طرف. همان طور که وحی تابع میل

پیغمبر نیست، جریانی است از آن سو که پیغمبر را تحت تاثیر قرار می دهد، معجزه نیز جریانی است از آن سو که اراده پیغمبر را تحت تاثیر قرار می دهد و به دست او جاری می شود. این است معنی اینکه وحی «باذن الله» است، معجزه «باذن الله» است، و این است معنی آیه ۵۰ سوره عنکبوت که مورد سوء استفاده کشیشان است.

انما الآيات عند الله و انما انا نذیر مبین.

آیات و معجزات نزد خداست، من تنها بیم دهنده ای آشکارم.

خبر از غیب به عنوان معجزه، همین گونه است. تا آنجا که به شخصیت پیامبر مربوط است او از غیب بی خبر است:

قل لا اقول لكم [عندی خزائن الله] ولا اعلم الغیب و لا اقول لكم انی ملک (۱).

به شما نمی گویم که [گنجهای خدا نزد من است]، و غیب هم نمی دانم، و به شما نمی گویم که من فرشته ام.

ولی آنجا که تحت تاثیر و نفوذ غیب و ماورای طبیعت قرار می گیرد، از راز نهان خبر می دهد و هنگامی که از او پرستش می شود از کجا دانستی؟ می گوید: خدای دانای آگاه مرا آگاه ساخت.

اگر پیغمبر می گوید: غیب نمی دانم و اگر غیب می دانستم پول فراوان از این راه کسب کرده بودم لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر (۲)، می خواهد منطق مشرکان را بکوبد، که غیب دانستن من در حد معجزه و برای منظوری خاص و به وسیله وحی الهی

است. اگر غیب دانستن من یک امر پیش خودی بود و برای هر منظوری می شد آن را به کار برد و وسیله ای بود برای جیب پر کردن، به جای آنکه نرخها را به شما اعلام کنم که جیب شما پر شود جیب خودم را پر می کردم! قرآن در آیه دیگر می گوید: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول (۳).

خداوند، آگاه نماند، هیچ کس را بر نماند خود آگاه نمی سازد مگر فرستاده ای مورد رضایت.

قطعا رسول اکرم یکی از آن فرستادگان مورد رضایت است. از همه اینها گذشته، قرآن در آیات فراوانی معجزات رسولان را ذکر کرده است - معجزات ابراهیم، موسی، عیسی - با این حال، چگونه ممکن است وقتی که از پیامبر اکرم معجزه بخواهند - همچنانکه از رسولان گذشته معجزه خواستند و آنها اجابت کردند - پیغمبر بگوید: «سبحان الله! من بشر رسولی بیش نیستم». آیا آنها حق نداشتند بگویند آیا پیامبران گذشته که تو خود معجزات آنها را با اینهمه آب و تاب نقل می کنی، بشر نبودند یا رسول نبودند؟ آیا ممکن است چنین تناقض صریحی در قرآن وجود داشته باشد؟ آیا ممکن است مشرکان متوجه چنین تناقضی نشده باشند؟ اگر این منطق روشنفکری صحیح باشد، پیغمبر بجای اینکه بگوید: «سبحان الله! من بشر رسولی بیش نیستم»، بایست می گفت: سبحان الله من خاتم رسولانم، من از قاعده رسولان دیگر مستثنی هستم، از من آنچه از سایر رسولان می خواستند نخواهید، نه اینکه بگوید من رسولی هستم مانند سایر رسولان.

پس معلوم می شود آنچه مشرکان از پیغمبر می خواستند معجزه، یعنی آیت و بینه به منظور کشف حقیقت که حقیقت جویان حق دارند از مدعیان پیامبری بخواهند، نبوده است، چیزی بوده که شان پیغمبران عموماً این نبوده که به چنین درخواستهایی پاسخ بگویند: این است که پیامبر فرمود: «سبحان الله! من بشری رسول بیش نیستم»، یعنی آنچه شما می خواهید چیزی نیست که یک حقیقت جو از پیامبران و رسولان بخواهد و رسولان ملزم باشند به آنها پاسخ مثبت بدهند، چیز دیگر است، قرار داد و معامله است، مرادیدن و خدا را ندیدن و از من بالاستقلال چیز خواستن است، اظهار تکبر و خود خواهی و اثبات امتیاز برای خود نسبت به دیگران است، تقاضای یک سلسله امور محال است و...

من اعتراف دارم که میل عوام همواره بر معجزه سازی است، نه تنها برای پیغمبر و امام، که برای هر قبر و سنگ و درختی، ولی آیا این جهت سبب می شود که ما وجود هر معجزه و کرامت (غیر از قرآن) را از پیغمبر منتفی بدانیم؟ بعلاوه میان معجزه و کرامت فرق است. معجزه یعنی بینه و آیت الهی که برای اثبات یک ماموریت الهی صورت می گیرد و به اصطلاح مقرون به تحدی است، منظوری الهی از او در کار است، این است که محدود است به شرایط خاصی، اما کرامت یک امر خارق العاده است که صرفاً اثر قوت روحی و قداست نفسانی یک انسان کامل یا نیمه کامل است و برای اثبات منظور الهی خاصی نیست. اینچنین امری فراوان رخ می دهد و حتی می توان گفت یک امر عادی است و مشروط

به شرطی نیست. معجزه زبان خداست که شخصی را تایید می کند، ولی کرامت چنین زبانی

نیست.

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com